

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و چهل و چهارم





خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۸ گنج حضور، بخش چهارم

در زمانه صاحب دامی بود؟
همچو ما احمق که صیدِ خود کند؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷)

در این روزگار و میان کائنات آیا باشنده‌ای به حماقت ما وجود دارد که در دامی که خودش پهن کرده گرفتار شود؟ به عبارت دیگر ما به جای فضاگشایی و پریدن از ذهن، با چیزها همانیده شده و در دامِ ذهنِ خودمان گرفتار می‌شویم و حول محور آن می‌گردیم.

شب شود، در دام تو یک صید نی
دام بر تو جز صداع و قید نی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵)
صداع: سردرد

سال‌ها می‌گذرد و شبِ عمرت فرامی‌رسد، اما در دامِ ذهنت حتی یک صید هم نیست زیرا مدام در حال صیدِ چیزهای آفل و همانیده شدن با آن‌ها بوده‌ای. این دام برای تو چیزی جز درد و رنج و قید و بند ندارد که به صورت کینه و انتقام‌جویی و باورپرستی خود را نشان می‌دهد و همگی ساخته و پرداختهٔ ذهنت هستند.

پس تو خود را صید می‌کردی به دام
که شدی محبوس و محرومی ز کام

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶)

پس وقتی با چیزها همانیده می‌شدی، درواقع خودت را با دامِ ذهن صید می‌کردی. به این ترتیب در زندانِ همانیدگی‌ها محبوس شده و از کامِ اصلی که زنده شدن به خداست محروم مانده‌ای.

باز این در را رها کردی ز حرص؟
گرد هر دکان همی گردی چو خرس؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۵)

آیا باز این درگاه خدا و فضاگشایی را از روی حرص و به طمع چریدن از همانیدگی‌ها رها کردی و به تله افتادی؟
مانند خرسی که به گرد هر دکان و مکانی می‌گردد، تو نیز به دنبال دکان‌ها و چیزهای این جهانی مانند
مقام، مدرک، باور و درد هستی و از آن‌ها زندگی می‌خواهی؟

گفت: رو، هر که غم دین برگزید
باقی غم‌ها خدا از وی برید

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷)

گفت برو، هر کس که غم دین یا غم زنده شدن به خدا را داشته و در تلاش برای فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه باشد، خداوند غم‌های همانیدگی او را از بین می‌برد.

[غم همانیدگی مانند تله‌ای ست که انسان در آن گرفتار می‌شود، دچار حرص و شهوت شده و در ذهن حول محور آن می‌گردد. در نتیجه با هویت گرفتن از آن همانیدگی یک من‌ذهنی با پندار کمال می‌سازد.]

ساخت موسی قدس در، باب صغیر
تا فرود آرند سر قوم زحیر

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶)
قوم زحیر: مردم بیمار و آزاردهنده

حضرت موسی در قدس یک در کوچک ساخت تا قوم بیمار و دردمندی که من ذهنی داشتند با هر مقامی برای ورود به آن جا سرشان را خم کنند و تسلیم شوند. [خداوند نیز گفته است هر که می خواهد با من ذهنی نزد من بیاید، باید تسلیم شود.]

ز آنکه جباران بُدند و سرفراز
دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷)
جبار: ستمگر، ظالم

[موسی از این جهت در را کوچک ساخت] زیرا قومش مردمی زورگو بوده و من ذهنی داشتند. دوزخ انسان یا همان افسانه من ذهنی نیز که مانند «باب صغیر» است برای این ساخته شده تا انسان فضا را باز کرده و به درگاه خداوند و زندگی اظهار نیازمندی کند [و سرانجام به بی نهایت و ابدیت خداوند زنده شود].

ترک کن این جبر را که بس تهی ست
تا بدانی سرِ سرِ جبر چیست

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۷)

این فضای جبر یا حس عدم توانایی تغییر که توسط من ذهنی به تو تحمیل می شود را ترک کن که عقیده‌ای پوچ و توخالی است، تا به این ترتیب به «سرِ سرِ جبر» یعنی لزوم زنده شدن به زندگی پی ببری و بدانی که راهی جز این نداری. زیرا این من ذهنی را خودت در اثر فضا بندی ساختی، پس قادر به تغییر آن هستی. کافیست فضا را باز کنی تا این من ذهنی متلاشی شود و به حضور زنده شوی.

ترک کن این جبر جمع منبَلان
تا خبر یابی از آن جبرِ چو جان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۸)
منبل: تنبل، کاهل، بیکار

ای انسان، با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه و زندگی نخواستن از وضعیت‌ها، جبر گروه تنبلان و کاهلان را که بر من‌ذهنی استوار است رها کن تا از آن جبر مانند جان یا همان لزوم زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند آگاه شوی و بدانی که هیچ‌کس نمی‌تواند مانع این تکامل شود. [انسان مجبور نیست در ذهن زندگی کند، او آمده تا به خداوند زنده شود].

ترک معشوقی کن و، کن عاشقی
ای گمان برده که خوب و فایقی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۹)
فایق: برگزیده، چیره، مسلط

ای کسی که در عشق به چیزها دچار پندار کمال شده و فکر می‌کنی که تکامل پیدا کردی و به‌لحاظ خوبی و زیبایی از دیگران برتری، معشوقی یا کسب تأیید و توجه از مردم را رها کن و عاشقی پیشه کن زیرا معشوق واقعی فقط خودِ زندگی‌ست.

پس در ا در کارگه، یعنی عدم
تا بینی صنع و صانع را به هم

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۲)
صنع: آفرینش
صانع: آفریدگار

پس فضا را باز کن و به کارگاه خداوند یا همان مرکز عدم وارد شو. در آن جا می توانی افکار من ذهنی را صفر
کنی و با عدم دخالت در کار زندگی، به صورت حضور ناظر آفرینش و آفریدگاری خداوند را مشاهده کنی.

کارگه چون جای روشن دیدگی است
پس برون کارگه، پوشیدگی است

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۳)
روشن دیدگی: روشن بینی

از آن رو که کارگاه عدم، جای روشن بینی است و انسان می تواند با دید عدم همه چیز را مثل روز به روشنی ببیند، پس بیرون کارگاه که فضای ذهن و دیدن براساس من ذهنی ست، جای پوشیدگی است و قابل درک برای انسان نیست.

رو به هستی داشت فرعون عنود
لاجرم از کارگاهش کور بود

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۴)

فرعون ستیزه گر که نماد من ذهنی است، حس وجود داشت و رویش با هشیاری جسمی به سمت هستی و جهان ذهن بود تا مبادا مردم از حرفش سرپیچی کنند و من ذهنی اش کوچک شود. بنابراین کارگاهش کور بود، یعنی خداوند روی او کار نمی کرد و از کارگاه خداوند بی خبر بود.

لاجرَم می خواست تبدیلِ قدر
تا قضا را باز گرداند ز در

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۵)

فرعون به عنوان من ذهنی به ناچار می خواست تقدیر الهی را تغییر دهد و قضا و قانون تکاملی زندگی را برگرداند.
[ما هم که رو به جهان هستی و ذهن داریم، می خواهیم با من ذهنی پندار کمال ایجاد کرده و در مقایسه با
دیگران برتر باشیم و به تقدیر خود که زنده شدن به زندگی است تن نمی دهیم.]

خود قضا بر سبَلت آن حيله مند
زیر لب می کرد هر دم ریش خند

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۶)

ولی قضای مقدر الهی هر لحظه زیر لب و مخفیانه بر سبیل آن فرعون حيله گر می خندید. در واقع زندگی نیز هر دم به ما که با من ذهنی فکر می کنیم و می خواهیم قضای الهی را تغییر دهیم، ریشخند می زند.

صد هزاران طفل گشت او بی گناه
تا بگردد حکم و تقدیر اله

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۷)

فرعون تعداد بسیاری از کودکان بی گناه را گشت تا حکم و تقدیر الهی را تغییر دهد. ما نیز در من ذهنی صدها هزار لحظه را با تبدیل کردن به درد و مسئله می کشیم تا ثابت کنیم من ذهنی اصل است. در حالی که زنده شدن به خداوند اصل است که باید در این لحظه توسط ما زندگی شود.

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز گشود به بی جهات

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸)
بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

در این جهان به هر جهتی که با ذهن رفتی و از آن زندگی خواستی و مانع و مسئله ایجاد کردی، زندگی تو را به بلا دچار ساخت تا این که عاقبت فضا را باز کنی و به سوی بی جهات یعنی خداوند و فضای یکتایی بروی.

زخم پذیر و پیش رو، چون سپر شجاعتی
گوش به غیر زه مده تا چو کمان خمانت

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲)
زه: چله کمان، روده تابیده که به کمان می بستند

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] پس زخم‌هایی که به تو اصابت می کند را بپذیر، درد هشیارانہ بکش و به سمت جلو حرکت کن، زیرا تو سپر شجاعت من هستی. گوش هشیاری و حواست فقط به من باشد تا ذهنت را مانند زه کمان بکشم و آن را خم کنم. پس آماده خمیدن و تغییر و اصلاح خودت توسط زندگی باش.

گر نخواهی که کمان وار آبد گز مانی
چون کشندت سوی خود همچو کمان، نستیزی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۶۲)

اگر نمی خواهی مانند کمان تا آخر عمرت «گز بمانی»، یعنی اگر نمی خواهی از جنس جسم و من ذهنی شوی و به منظور آمدن به این جهان، زنده شدن به خدا، عمل کنی، بنابراین وقتی خدا تو را یعنی امتداد خودش را مانند زه کمان به سوی خود می کشد، مقاومت نکن و همانیدگی‌ها را رها کن.

دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا
 زهره شیرست مرا، زهره تابنده شدم
 (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۳)

[مولانا از زبان انسان فضاگشا می گوید:] دیگر چشمانم به دنبال همانیدگی‌ها و تأیید و توجه خواستن از مردم نیست. جانم دلیر شده، چرا که می‌دانم همانیدگی‌ها جان اصلی من نیستند و کم و زیاد شدن آن‌ها مرا نمی‌ترساند.
 من جرأت و قدرت شیر را دارم که می‌توانم همانیدگی‌هایم را با شناسایی کردن بیندازم و در فضای گشوده شده مثل زهره که خدای شادی ست، از برکت، عشق، لطافت و نیروی وحدت‌بخش زندگی برخوردار شده و آن را در جهان پخش کنم.

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای دُودلال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)
دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر، در جان تو هیچ مرضی بدتر از توهم کامل بودن که خودت را عاقل و دانشمند و بی‌نقص می‌پنداری وجود ندارد. [انسان نه تنها خودش را کامل می‌داند، بلکه از دیگران هم انتظار کمال داشته و به رفتار و گفتار آن‌ها واکنش نشان می‌دهد.]

از دل و از دیده‌ات بس خون رود
تا ز تو این معجبی بیرون رود

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵)
معجبی: خودبینی

باید از دل و دیده‌ات کلی خون بریزد، یعنی بسیار زحمت بکشی، روی خودت کار کنی و درد هشیارانہ متحمل شوی تا این خودبینی و خودپسندی از مرکز تو بیرون برود و پذیری که هیچ چیز نمی‌دانی.

بر در آن مُنعمانِ چرب‌دیگ
می‌دوی بهرِ تریدِ مرده‌ریگ

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۶)

تو به‌عنوان من‌ذهنی سراغ درگاه ثروتمندان همانیده یعنی کسانی که براساسِ همانیدگی‌های زیاد، من‌ذهنی بزرگ دارند می‌شتابی تا از من‌ذهنی حقیر آن‌ها حس هویت و بزرگی بگیری.

چربش اینجا دان که جان فربه شود
کار نا اومید اینجا به شود

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۷)
چربش: چربی، پیه

این را بدان نیرو در فضای گشوده شده است نه در همانیدگی‌ها و درگاه کسانی که من ذهنی بزرگ دارند. بنابراین فضا را باز کن تا جانت نیرومند شود و کار تو که ناامید هستی در این فضای گشوده شده بهتر شود. [ما به عنوان من ذهنی ناامید هستیم، چون از هر جهتی که رفتیم، دچار بلا شده، در دردها و فکرهایمان گم شدیم و هیچ امیدی نداریم. کار ما فقط با این فضای گشوده شده بهتر می‌شود.]

صومعه عیسا است خوان اهل دل
هان و هان، ای مبتلا این در مهل

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۸)

سفره بزرگانی همچون مولانا مثل پرستش‌گاه حضرت عیسی است [حضرت عیسی مردگان را زنده می‌کرد و مریض‌ها را شفا می‌داد. حال اشعار مولانا نیز مثل صومعه عیسا است.] پس مواظب باش ای گرفتار بلا، ای مریض، این آستانه را رها نکنی.

ای جانِ جانِ جانِ جانِ جان، ما نآمدیم از بهر نان
برجه گدارویی مکن، در بزمِ سلطان ساقیا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹)

ای انسان که هشیاری ناب و خالص خدایی هستی، ما برای به دست آوردن همانیدگی‌ها نیامده‌ایم، پس بلند شو
و در این بزمِ خداوند که تو ساقیِ آن هستی، این قدر گدارویی، تنگ‌نظری و حماقت نکن.

ما بدانستیم ما این تن نه‌ایم
از ورایِ تن، به یزدان می‌زی‌ایم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۰)

ما با فضاگشایی فهمیدیم که این جسم، این من‌ذهنی و هرچیزی که ذهنمان نشان می‌دهد نیستیم، بلکه از ورای این من‌ذهنی به فضای گشوده‌شده، یعنی هشیاری خدایی زنده‌ایم. [در واقع خداوند به صورت عدم خودش را در هرچیزی نفوذ داده‌است، ولی ما به‌طور توهمی خودمان را از خدا جدا می‌دانیم.]

از این سو می‌کشانندت، و زان سو می‌کشانندت
مرو ای ناب با دردی، پیر زین درد، رو بالا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۴)
درد: آن چه از مایعات خصوصاً شراب ته‌نشین شود و در ته ظرف جا بگیرد، لرد

ای انسان، از یک طرف تو را به سوی جهان و از طرف دیگر تو را به سوی خداوند می‌کشند. ولی در این لحظه تو حق انتخاب داری که کدام سمت بروی پس به سوی پایین، جهان ذهن، نرو، بلکه با فضاگشایی از این درد که نماد هشیاری جسمی ست پیر و به سمت خدا برو.

حکیمیم، طیبیم، ز بغداد رسیدیم
بسی علتیان را ز غم باز خریدیم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۴)
علتیان: بیماران

[مولانا از زبان انسان‌های زنده‌شده به زندگی می‌گوید:] ما فیلسوف و طیبی هستیم که از پیش خدا، از فضای یکتایی، رسیدیم و بسیاری از کسانی را که در من‌ذهنی بیماری غم داشتند دوباره از دست غم آزاد کردیم.

سَبَل‌های کهن را، غم بی‌سر و بُن را
ز رگ‌هاش و ز پی‌هاش به چنگاله کشیدیم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۴)
سَبَل: بیماری‌ای که در چشم پدید آید.
چنگاله: آلتی آهنین و باریک و سرکج که طیبیان به کار برند.

ما [انسان‌های زنده‌شده به زندگی] موهای زائد همانیدگی‌ها را که در چشم عدم روئیده و مانع دید درست گشته بود و هم‌چنین غم‌های بی‌سر و ته من‌ذهنی را که علتِ درستی هم نداشتند، با موچین گرفته و از ریشه درآوردیم تا دیگر نتوانند رشد کنند.

طیبیانِ فصیحیم، که شاگردِ مسیحیم
بسی مرده گرفتیم، در او روح دمیدیم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۴)

[مولانا از زبان انسان‌های زنده‌شده به زندگی می‌گوید:] ما طیبیانِ بسیار ماهری هستیم چراکه شاگردِ زندگی یا خدا هستیم و مثل مسیح که مرده‌ها را زنده می‌کرد خیلی از من‌های ذهنی را گرفتیم و در آن‌ها روح زندگی دمیدیم. [ما هم می‌توانیم با فضاگشایی کردن و خواندن ابیات مولانا حکیم و طیبِ خودمان بشویم.]

بپرسید از آن‌ها که دیدند نشان‌ها
که تا شکر بگویند که ما از چه رهیدیم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۴)

فقط کسانی که از من ذهنی آزاد شده و به زندگی زنده شده‌اند می‌دانند که دید من ذهنی و دردهایش چقدر
خطرناک است، در نتیجه آن‌ها شکر می‌کنند که از چنین بلایی رهیده‌اند.

[ولی کسی که در من ذهنی پُر از درد است، درد پخش می‌کند، پندار کمال دارد و خودنمایی می‌کند، نمی‌داند که
در چه جهنمی زندگی می‌کند و چه جهنمی برای بقیهٔ مردم درست می‌کند.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۴۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور
پایان



خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۸ گنج حضور، بخش پنجم (۱)

بسته شیر زمینی چون حبوب
جو فطام خویش از قوت القلوب

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۸۵)

حبوب: غلات و حبوبات

فطام: از شیر گرفتن، کنایه از قطع شهوات جسمانی و تجدید حیات روحانی

قوت القلوب: غذای روحانی

تو مانند غلات و حبوبات وابسته به شیره و مواد زمین هستی و از غذای این جهان تغذیه می کنی. اینک به وسیله فضاکشایی و گرفتن غذای دل مثل شادی و آرامش بی سبب، خرد و عشق زندگی، خودت را از شیر شیطان و غذایی که از همانیدگی ها می گیری باز گیر.

حرف حکمت خور، که شد نور ستیر
ای تو نور بی حجب را ناپذیر

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۸۶)
ستیر: مستور، پوشیده

ای کسی که من ذهنی داری و هشیاری خالص خدایی را نمی پذیری، بکوش تا سخنان خردمندانه عارفان را دریابی و آن را درک کنی، چراکه سخنان آنان همچون نوری ست که در قالب الفاظ و عبارات پوشیده شده و تنها با فضاگشایی می تواند از تو عبور کند.

تا پذیرا گردی ای جان نور را
تا بینی بی حجب، مستور را

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۸۷)

ای جان من، هرگاه فضا را بگشایی و قابلیت درک لازم را به دست آوری، می توانی نور خدایی و هشیاری نظر را بپذیری و آن چیزی را که تابه حال با من ذهنی برایت پوشیده بود، بدون پرده بینی و درک کنی.

آفتابی در سخن آمد که خیز
که بر آمد روز برجه کم ستیز

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۱۹)

برای مثال آفتاب که نماد خداوند است، به تو می گوید: «روز شده است، از خواب ذهن برخیز و دیگر ستیزه نکن.»
[ما در چهارچوب ذهن فکر می کنیم و نمی توانیم باور کنیم خداوند می تواند در مرکز هر انسانی به صورت آفتاب طلوع کند. بنابراین به دنبال نشانه و شاهد می گردیم.] [ادامه در بیت بعد]

تو بگویی: آفتابا کو گواه؟
گویدت: ای کور از حق دیده خواه

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۰)

و تو در جواب می گویی: «ای آفتاب، ای خداوند، شاهد تو کجاست؟» یعنی یک دلیل و استدلال ذهنی بیاور که روز است. او نیز به تو می گوید: «ای کور که با دید ذهن و همانیدگی می بینی، از خداوند بخواه تا چشم دلت را باز کند.»

روز روشن هر که او جوید چراغ
عین جستن کوریش دارد بلاغ

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۱)
بلاغ: دلالت

اگر کسی در وسط روز روشن دنبال چراغ بگردد و آفتاب را نبیند، همین جستن نشان می‌دهد که او کور است. [در واقع مولانا اشاره می‌کند که انسان توانایی این را دارد که با فضاگشایی از طریق چشم عدم ببیند و به بی‌نهایت خداوند زنده شود، اما با سوال و جواب، بحث و جدل و استدلال‌های ذهنی می‌خواهد خداوند را توصیف کرده و راه زنده شدن به خدا را بفهمد. او عملاً تسلیم نمی‌شود و اتفاق این لحظه را بی‌قید و شرط نمی‌پذیرد.]

ور نمی‌بینی گمانی برده‌ای
که صباح‌ست و تو اندر پرده‌ای

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۲)

اگر نمی‌توانی روز روشن و بالا آمدن آفتاب را از مرکزت ببینی، اما حدس زده‌ای که صبح حضور است و این تو هستی که در ذهن و در حجاب جهل پوشیده شده‌ای و شک داری. [ادامه در بیت بعد]

کوری خود را مکن زین گفت فاش
خامش و در انتظارِ فضل باش

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۳)

بنابراین با حرف زدن برحسب من‌ذهنی و سوال کردن، کوری خود را آشکار نکن. عقل من‌ذهنی را خاموش کن و با فضاگشایی و تسلیم در انتظار کمک و فضل خداوند باش.
[خداوند می‌خواهد در انسان به خودش زنده شود، ولی انسان یک خدای مصنوعی ساخته و در ذهن به دنبال خدا می‌گردد.]

در میانِ روز گفتن روز کو؟
خویش رسوا کردن است ای روزجو

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴)

ای کسی که ظاهراً در پی روز هستی، اگر در میان روز روشن که آفتاب حضور در حال تابیدن است به وسیله ذهن به دنبال نور باشی، فقط نابینایی خودت را فاش می کنی. [کسی که از همانیدگی ها زندگی می خواهد، خودنمایی می کند، پندار کمال دارد، اشتباهش را نمی پذیرد و نمی تواند عذرخواهی کند، او در توهم است و در شب ذهن به سر می برد.]

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن نشانِ علت است

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵)
جذوب: بسیار جذب کننده

صبر کردن و خاموش کردنِ ذهن، رحمت الهی را به شدت جذب می کند و باعث زنده شدن انسان به خدا می شود. اما در ذهن بودن و جست و جوی نشانه ها و صفات خدا و هشیاری حضور و تعریف ذهنی آن ها نشان دهنده بیماری من ذهنی ست.

أَنْصِتُوا بِبَدِيرٍ تَابِرْ جَانِ تُو
أَيْدَا زِ جَانَانِ جَزَايَ أَنْصِتُوا

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶)
أَنْصِتُوا: خاموش باشید.

فرمان الهی «خاموش باشید» را بپذیر، فضا را بگشا تا از طرف خداوند پاداش خاموشیِ ذهنت را دریافت کنی، یعنی به خدا زنده شوی.

مَنْ غَلَامِ أَنْكِهِ أَنْدَرِ هَرِّ رِبَاطِ
خَوِيشِ رَا وَاصِلِ نَدَانْدِ بَرِ سِمَاطِ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۹)
رِبَاط: خانه، سرا، منزل، کاروان سرا
سِمَاط: بساط، سفره، خوان، فضای یکتایی، فضای بی‌نهایت گشوده شده

من غلام همّت آن کسی هستم که در مسیر زنده شدن به خدا متوقف نشود و در هیچ سطحی خود را واصل بر خوان بی‌نهایت و ابدیت خدا و فضای یکتایی نپندارد و فضا را بیشتر بگشاید تا در نهایت خورشید حضور به صورت کامل از مرکزش طلوع کند. [مردم در برخی از سطوح ذهنی ما را کامل و عالی می‌دانند. ما نباید آن را جدی بگیریم و فکر کنیم به زندگی وصل شده‌ایم و کار کردن روی خود را متوقف کنیم].

پس رباطی که باید ترک کرد
تا به مسکن دررسد یک روز مرد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۶۰)

انسان در طول سفر خود از ذهن به فضای یکتایی باید بسیاری از وضعیت‌های ذهنی که به نظر او حضور می‌آید را ترک کند تا یک روز واقعاً به خدا زنده شود و هیچ همانیدگی‌ای در مرکزش نماند. [ما با فضاگشایی می‌توانیم به زندگی وصل شویم و هر روز مسکنمان را بهتر کنیم، یعنی فضای درونمان گشوده‌تر شده و ریشه ما عمیق‌تر گردد.]

چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی گن و، بگذر ز شوم

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۴)
گول: ابله، نادان، احمق

چون علوم ذهنی و ادعای «می دانم» برای تو مبارک و خوش شگون نیست، نسبت به آن خودت را ابله و نادان کن. از بدشگونی دانش من ذهنی بگذر و بگو «نمی دانم». [اگر شما دانش همانیده ذهنی را نگه دارید و هشیاری جسمی داشته باشید از اتفاقات بد مصون نخواهید بود.]

چون ملایک گو که: لا علم لنا
یا الهی، غیر ما علمتنا

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵)

ای انسان، فضا را باز کن و بدون توجه به دانش ذهنی مانند فرشتگان بگو: «خداوندا، «نمی دانم» و هیچ دانشی ندارم جز دانشی که تو با عدم نگه داشتن مرکز م به من می آموزی»، تا در این صورت از خداوند دانش و خرد زندگی را برای حل مسائلت دریافت کنی.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

«... قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ...»
 «... گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم...»

بی نهایت حضرت است این بارگاه
 صدر را بگذار، صدرِ توست راه

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱)

مراتب پرورش، پختگی و باز شدن فضای درون نهایتی ندارد، یعنی رسیدن و مقصدی در کار نیست. بنابراین صدر مجلس و آن مرتبه عالی عرفانی را که ذهنت نشان می‌دهد رها کن. مرتبه عالی تو این است که در این لحظه اولین قدم را با فضاگشایی درست برداری و همواره روی خودت کار کنی و در راه باشی.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۴۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور
پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید